



ترجمه: ضیاء‌الدین تیرابی

شعر آلمان شرقی



آنچه به‌عنوان شعر آلمان شرقی شهرت دارد، شعری است که حاصل دوران کوتاهی از تاریخ آلمان است؛ و شامل شعر شاعرانی می‌شود که در فاصله زمانی بعد از جنگ جهانی دوم و تجزیه آلمان به دو بخش شرقی و غربی، تا اتحاد مجدد این دو، در سالهای اخیر، به سرودن شعر پرداخته‌اند.

بدین جهت پیشینه اصلی شعر آلمان شرقی را باید در شعرهای سنتی آلمان جست‌وجو کرد. گرچه تأثیر شعر و نمایشنامه‌های شاعر و نویسنده معروف آلمانی برتولت برشت را در شعرهای این دوره آلمان شرقی نمی‌توان نادیده گرفت؛ با این وجود ریشه‌های مهم‌ترین شاخه شعر آلمان شرقی یعنی شعرهای غنایی‌اش را باید در شعر شاعرانی چون هلوپستاک، هولدرلین، تراکل و ریلکه یافت: شعرهایی که از هر نظر به شعر شاعران غرب نزدیک‌تر است.

از سوی دیگر شعر شاعران آلمان شرقی را با توجه به تاریخ تولد و زندگی و فعالیت هنری‌شان می‌توان به سه گروه عمده قسمت کرد:

نخست گروهی از شاعران که پیش از جنگ جهانی دوم و تجزیه آلمان متولد شده، سفین نوجوانی و جوانی‌شان را همیشه سر گذاشته‌اند و دارای ارتباط عمیقی با شعر شاعران سنتی آلمان دارند، شاعرانی مثل پتر هاشل و یوهانس بابروسکی.

دوم، شاعرانی که پیش از جنگ جهانی دوم بسیار جوان بوده و تجربه‌اندوزی‌های شاعرانه‌شان به سالهای آغازین جنگ یا بعد از آن برمی‌گردد، شاعرانی که اوج فعالیت‌هایشان در دوران تجزیه

آلمان و در بخش شرقی صورت گرفته و به گونه‌ای تحت تأثیر اوضاع اجتماعی رژیم سوسیالیستی حاکم بر جامعه بوده است، که شامل شاعران معتبری می‌شود مثل: هانس سیبولکا، گونتر کورت، راینر کونزه، هاینز چکووسکی و سارا کرش.

سوم گروهی از شاعران نسل جوان‌تری که یا چند سال پیش از جنگ به دنیا آمده‌اند یا تولدشان در دوران پس از جنگ جهانی دوم اتفاق افتاده است و شعرهایشان در عین متفاوت بودن با نسل‌های قبلی، شعری است جوان و گام بسیار فردی که از این میان می‌توان از کورت یارتش، لوتس راتفه، کریستف اینسهوت و توماس اروین نام برد.

که در اینجا ترجمه شعرهایی از آنان را با هم می‌خوانیم:

پتر هاشل: Peter Huchel

در سال ۱۹۰۳ در برلن به دنیا آمد و در زمان مرگش در سال ۱۹۸۱ به‌عنوان برترین شاعر آلمان شرقی به‌شمار می‌رفت. هاشل در سال ۱۹۴۸ نخستین مجموعه شعرش را با نام Gedichte چاپ و منتشر کرد و همین کتاب در سال ۱۹۴۹ مجدداً در آلمان غربی چاپ و منتشر شد. پتر هاشل بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم مدیریت را بر روی برلن را به عهده گرفت و بین سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۲ مدیریت مجله ادبی تأثیرگذار Sinn und Form را به عهده داشت و از سال ۱۹۷۸ به غرب مهاجرت کرد. سالی را در شهر رم به سر برد و بعد به آلمان غربی برگشت و در آنجا ساکن شد. کتابهای هاشل در غرب چاپ و منتشر شده است و از آن



فتیله خورشید
- گل همیشه بهار مرداب -
در باران می لرزد.

✽

تنها گواه باقی مانده
درختی است
که در ریشه هایش نهفته است
راز مسافران سرگردان:
شلوارهای مندرس
قلایهای ماهیگیری زنگ زده
بطریهای پر از ماسه
و قوطیهای سوراخی
برای نگهداری
گفت و گوهای بلند فراموش شده.
و در شاخه هایش
تورهای ماهیگیری خالی
و چرخ ریسکهای بیابانی
و کفشهای سبکی شبیه پرنده
که هیچ کس آنها را بر نمی دارد
برای پوشاندن پایهای کودکی.

یوهانس بابروسکی Johannes Bobrowski

یوهانس بابروسکی در ۱۹۱۷ در پروس شرقی نزدیک لیتوانی به دنیا آمد و پانزده ساله بود که همراه پدر و مادرش به گوبنبرگ کوچ کرد و در رشته تاریخ به تحصیل پرداخت، که با آغاز جنگ ناتمام ماند و در طول جنگ جهانی دوم به عنوان اسیر جنگی در روسیه به سر برد و بعد از پایان جنگ در شهر برلن سکونت کرد. تنها در اواخر عمر بابروسکی بود که آثارش مورد توجه اهل ادب قرار گرفت. او علاوه بر دو رمان و سه مجموعه داستان کوتاه چندین مجموعه شعر چاپ و منتشر کرده است که از آن میان می توان از: روزگار سارماتی (۱۹۶۱)، سرزمین سایه ها (۱۹۶۶)، نشان توفانی که نزدیک می شود (۱۹۶۶) و زیر قلم موی باد (۱۹۷۰) نام برد. یوهانس بروسکی یکی از تأثیرگذارترین شاعران آلمان شرقی به شمار می رود:

جایگاه آتش

آسمان را دیدیم
تاریکی در آنها تکان خورد
آتش زیانه کشید
تاریکی با نورهای لرزان
پنهان در پوست جانور
تا پیش درختان ساحلی پیش رفت
و از میان شاخ و برگ درختان
صدای گفت و گوها را شنیدیم.

✽

میان می توان از: بزرگراه بزرگراهها (۱۹۶۳)، نیرنگ ستاره (۱۹۶۷)، روزهای شمرده (۱۹۷۲) و آخرین مجموعه شعرش با نام «ساعت شب» (۱۹۷۹) نام برد. هنر هاشل هنری است متراکم و مخلوط که با آفرینش متنهایی مرکب از نماد و عاطفه، از زبان و معنا، به فراخوان انزوای بشر می پردازد:

✽✽

الهیة شعر

جنگل ناهموار و پر از راهبندان
نه نسیم ساحلی و نه دامنه کوهی.
رنگ سبزه ها تیره و تار می شود
و مرگ با سم ضربه اسپها می آید
بی پایان در خاکریزهای جلکه، به عقب برمی گردیم
به دنبال جایی می گردیم تا قلعه های بسازیم
که ویران پذیر نباشد

✽

دهکده های دشمن و

کلبه ها با شتاب پدیدار می شوند
دود برمی خیزد از پوستهای دباغی شده
تور دامها گسترده است و طلسمهای استخوانی
با ترسی شیطانی بر سرتاسر دهکده
با کله جانورانی در مه
برای پیشگویی با ترکه بید.

✽

بعدها، در شمال

مردان چشم آبی
سوار بر اسپها هجوم آوردند،
و ما کشتگانمان را به خاک سپردیم

✽

دشوار بود شکافتن خاک یخ زده

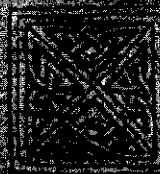
با تبرهایمان
خاکی که بدان نیاز داشتیم.

✽

خون خروسهای قربانیمان
پذیرفته نشده بود.

رودخانه شرقی

نگاه نکن به سنگهای مانده در مرداب
قایتی رفته است.
و دیگر
تورهای ماهیگیری و سبدها
رودخانه را خال خال نمی کند.



آسمان بی حرکت ایستاد
 آسمانی که ابری شد
 و بر چشم انداز پیش رویمان بارید
 فریادزنان دیدیم که زمین به پرواز درآمد
 با کشتزارها، جنگلها و رودخانه‌هایش
 و آتشفهای پرنده، گیج و ماتمان ساخت.

*

رودخانه عمیق بر جا ماند
 علفهای خیس خاردار رویدند
 و صدای جیرجیر که پشت سرمان بر جا ماند
 درختی پشت سرمان بود
 درخت توسکای سیاه.

*

آسمان را دیدیم
 که در تاریکی ناپدید شد
 آسمانی از کشتزارها.
 و بیشه‌زارهای باستانی پرنده.
 آدمهایی از مرداب بیرون آمدند
 و آتش را زیر پا له کردند.

خانه متروک

خیابانها را
 رد پای مرده‌ها روشن کرده است.
 چه طنینی پیچیده است در دریای هوا
 با عشقه‌های خزیده
 زیر درختها و ریشه‌های هویدا.
 سکوت با صدایی سفید
 با پرنده‌ها در گفت‌وگو است.

*

سایه‌ها قدم می‌زنند
 در خانه‌ها
 و زیر پنجره‌ها گفت‌وگوی عجیبی جاری است
 موشها، هبجان زده در تکاپویند.

*

از پشت پیانوی شکسته
 پیرزنی را دیدم
 با شنلی سیاه
 بر صخره‌های
 در انتهای جاده
 به سمت جنوب می‌نگریست.

*

در شن‌زاری
 پوشیده از برگهای شکافته

خارشتری روید.
 آسمانی روشن و گسترده داشت
 سرزمین زیبای نیاکانی من.

هانس سیبولکا: Hanns Cibulka

هانس سیبولکا در سال ۱۹۲۰ در منطقه آلمانی زبان بین آلمان و
 چک‌واسلواکی به دنیا آمد و در برلن در رشته کتابداری تحصیل کرد و در
 شهر گوتا به شغل کتابداری مشغول شد. افزون بر دو کتاب نثر، از سیبولکا
 چندین مجموعه شعر چاپ و منتشر شده است که از میان آنها می‌توان از
 «هجاها» (۱۹۵۹)، نشریه سیسیلی (۱۹۶۰)، آریو سو (۱۹۶۷) و چاقوی
 جهت‌یاب (۱۹۶۸) نام برد:

آسمانی پر از گنجشک

سهل است
 زیستن
 در سواحل آفتابی
 پرندۀ ظریف تیز پرواز من.

*

وطن تو است
 چشم‌انداز روشن گسترده برگهای زیتون
 بر فراز
 بستر آبی رودخانه‌ها.

*

چه اهمیتی دارد برای تو
 پرواز غرورانگیز
 عقابها و

روشنایی

نهفته

در چشمان جغد.

در روشنایی نارون قرمز

شبنمه

به دهکده

برمی‌گردد.

بومی است

آنچه تو بومی‌اش بخوانی.

*

ملکه کبود من

می‌خواهم با تو

کنار رودخانه‌ای زندگی کنم

که هرگز تاریک نمی‌شود.



* چگونه می‌توان به نامه‌ها پاسخ داد؟
با چه واژه‌های؟
وقتی تمام واژه‌ها
نشانه‌هایی قراردادی‌اند
نشانه‌هایی از معانی معین
که هر جایی که رمزگشایی شوند
همانند رازی
افشا شده‌اند،
ساده
و ساده‌لوحانه نامفهوم.

هر روز
تندیس بزرگ خاکستری ورم کرده
همه چیز را می‌خورد
و تغییر می‌دهد تمام اضطرابهای رقت‌بارش را
تازه انتظار تشویق هم دارد.

*
تندیس بزرگ خاکستری ورم کرده‌ای
که از قانون تغییرات پیروی می‌کند
و هیچ توجهی به ما ندارد.

*
همین که سخن می‌گویند
همه کلمات به هوا بدل می‌شوند و
همه مخلوقات به رونوشتی از خود او.
به روشنی
با خودش وداع می‌گوید و جدا می‌شود
بی‌هیچ جاذبه و دافعه‌ای
و هر روز
به‌طور آرام و یکنواختی
به عقب می‌رود.

راینر کونزه: Reiner Kunze

در سال ۱۹۲۳ در خانواده‌ای فقیر متولد شد و از دانشگاه کارل مارکس لایپزیگ فارغ‌التحصیل شد و در همان جا نیز به تدریس پرداخت. در سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۲ در چک‌واسلواکی زندگی کرد و با شاعران و نویسندگان چک، از نزدیک آشنا شد و شعرها و نثر نوشته‌های کوتاهی از زبان چک‌واسلواکی به آلمانی ترجمه کرد. شعرهای کوتاه کونزه، در غرب نقش سازنده و تأثیرگذاری داشته است. از سال ۱۹۵۵ به بعد چندین مجموعه شعر از وی چاپ و منتشر شده است که عبارت‌اند از: آینده پشت میز نشسته است (۱۹۵۵)، پرندگان بالای شبنم (۱۹۵۹)، راههای احساساتی (۱۹۶۹) و کتابی با جلدی وارونه (۱۹۷۲). در سال ۱۹۷۳ گزیده‌ای از شعرهایش با نام «نامه‌ای با مهر آبی» در آلمان غربی چاپ و منتشر شد. آخرین کتاب شعر

کرمز
زیانت را از یاد برده‌ام
وطن!
نحو زیانم بربری شده است.
اما وقتی باد پاییزی وزیدن می‌گیرد
به «کرمز» برمی‌گردم
به دهکده‌ای
که هوای متفاوتی دارد.

*
آنجا، اندیشه‌هایم
خود را مثل پرنده‌های بی‌پناه
به شیشه پنجره نمی‌کوبند
و تو، برایم
خانی گسترده‌ای با واژگانت آنجا.

*
جایی که گندم و جو به راحتی می‌رویند
حتی در جنگلهای گرداگرد دهکده
زیر پتوی خواب.

گونتر کنرت: Günter Kunert

در ۱۹۲۹ در برلن شرقی متولد شد و نویسنده‌ای است پرکار که در زمینه‌های گوناگون شعر، داستان، نقد ادبی و نمایشنامه‌های رادیویی فعالیت می‌کند، ولی در هر دو بخش شرقی و غربی آلمان به شاعری شهرت دارد. برخی از مجموعه شعرهای منتشر شده کنرت عبارت‌اند از:
در راه ناکجاآباد (۱۹۷۷)، دوربین عکاسی (۱۹۷۸) و پروژه شرمندگی (۱۹۸۰) و نیز کتاب «فریاد خفاشها» که کتابی در بر گیرنده شعر، داستان و مقالات ادبی است که توسط هانسزور لاگ در سال ۱۹۷۹ چاپ و منتشر شده است.

خبری از پشت هفت‌تپه

حتی اگر ندانیم نیز
هنوز نامه‌هایی به دستمان می‌رسد.
آنچه در نامه‌ها نوشته
چیزی نیست جز شکایت
از وضع آب و هوا
و بدشگونی صداها.

*
هر سلام بی‌ریا
فریادی است
و هر رسید پستی
وداعی نهایی.

کونزّه با عنوان «سالهای شگفت‌انگیز» در سال ۱۹۷۶ چاپ و منتشر شد که به‌عنوان پرفروش‌ترین کتاب سال شناخته شد. کونزّه برنده جایزه‌های ادبی متعددی است که از آن جمله می‌توان از: جایزه ادبی دانشگاه هنر باوارین در ۱۹۷۳ و جایزه گئورگ بوشنر در سال ۱۹۷۷ نام برد:

بهاری

پرنده‌ها، پرندۀ پیشتاز
وقتی آغاز به آواز خواندن می‌کنید
نامه‌ها، با مهرهای پستی آبی رنگ از راه می‌رسند
با تمبرهایی با نقش گل‌های شکفته
و با حرفهایی خواندنی:
هرگز
هیچ‌چیز
پابرجانمی‌ماند.

نوعی امید

گوری در زمین
امیدی به زندگی دوباره
بر پهنه برگ گیاهی.
(بی‌هیچ سنگ گوری:
و پایان راه را
سنگی سد کرده است).

هاینز چکووسکی: Heinz Czechowski

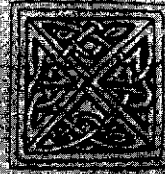
در سال ۱۹۳۵ در شهر درسدن متولد شد و پیش از آنکه به کار نویسندگی بپردازد، در طراحی صنعتی و هنرهای تبلیغاتی و تجاری به فعالیت پرداخت. بین سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ در شهر لیبزینگ ادبیات خواند و سپس در درهاله در بخش انتشارات مشغول به کار شد. از میان مجموعه شعرهای چکووسکی می‌توان از: بعدازظهر زوجهای عاشق (۱۹۶۲)، سفر دریایی (۱۹۶۷)، و گوسفندان و ستارگان (۱۹۷۴) نام برد. در سال ۱۹۷۲ نیز مجموعه‌ای از مقالات ادبی چکووسکی تحت عنوان «نظر و تناقض» چاپ و منتشر شده است:

گردشی در شهر

(۱)

رودخانه غرق شد
به خاطر زیاده‌روی در خوردن آب.
گوی آفریننده بزرگ
بر فراز سرم می‌درخشد
چه اهمیتی دارد
بگذار تمام شهر را
از ما بگیرند.

✽



شاعران در شهر ساکن شدند و
بازیرگان و
مهندسان موفق.
کسی که دوست من بود
اکنون با خودش حرف می‌زند،
کسی
به حرفهایش گوش نمی‌دهد.

•

(۲)
شعر گفتن دشوار است
درباره چه چیز باید شعر بگویم؟
درختهای دامنه کوه
چشم‌انداز خندان
یا سراسیمه‌های نجیب؟
باید در اینجا ساکن باشم.

(۳)
مردها
حرمت خیابانها را از بین برده‌اند
و دارند به آرامی زنده می‌شوند:
صلیب مرده‌ها، از پشت جنگل
با دیده تحقیر به شهر می‌نگرند
به خاطر بی‌تلی.

(۴)
من نیز بی‌نامم
اما زنده.
همیشه
به اینجا می‌کشاند مردمگان
به جایی که نور و نئون ندارد
و اثری از معماری باروک.

•

افسوس ای شهروند عزیز
درستکار بودن و
خودنمایی نکردن.
باید این گونه زیست
بین زندگی و مرگ
نه به خاطر گذرگاهی مطمئن برای گذشتن.

(۵)

هنوز
شاهان می‌رقصند
پشت حصارهای محکم:
اشعه ایکس زمان
استخوان را جدا کرده‌اند از گوشت و پوست
عاشقهارفته‌اند
پریشان خاطر زیر درختهای آزاد
خالکوبی شده و پوست بر پوست.

(۶)

شهر
جزیره شهروندان
به خاطر تاریخ اینجا زندگی نمی‌کنیم
از شهر بیرونم کردید
برگشتم
بی‌نام
و خسته نمی‌شوم از نامیدن شما
از دشمنیهای شما
که پنهان شده است
زیر پوستی که برایم باقی مانده است.

سارا کیرش: Sarah Kirsch

یکی از چهارمهای مطرح شعر آلمان شرقی است که در سال ۱۹۳۵ در لیمپین‌گروود واقع در ایالت هارتس دیده به جهان گشود و در شهر هاله در رشته بیولوژی به تحصیل پرداخت. در سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۷ در هاله و برلن شرقی، به‌عنوان نویسنده آزاد به کار پرداخت و سفرهای زیارتی به روسیه و دیگر کشورهای بلوک شرق انجام داد و از سال ۱۹۷۷ در برلن شرقی ساکن شد.

کیرش افزون بر ترجمه آثار شاعرانی چون تسووتاوا و آخاتووا و داستانهای کوتاه و آثار منثور نویسندگان زن، چندین مجموعه شعر چاپ و منتشر کرده است که از آن میان می‌توان از: اوراد جادویی (۱۹۷۳) و باد پستی (۱۹۷۶) نام برد.

هفت پوست

پیازی سفید و پوست‌کنده افتاده روی اجاقی
و می‌درخشد زیر پوسته نازکش کنار چاقو.
پیازی تنها
چاقویی تنها
و زنی که اشک‌ریزان می‌دود به سمت پایین از پله‌ها
از تأثیر پیاز
یا خورشید بالای خانه همسایه.



برمی گردد زن، به زودی برمی گردد زن
و مرد پیاز را ترد و نرم می یابد و
چاقو را پیازآلود در بالا.

کورت بارتش: Kurt Bartsch

کورت بارتش در ۱۹۲۷ در برلن شرقی متولد شد و در زمینه های مختلفی از قبیل منشی گری، تلفنچی گری و کمک رانندگی به کار پرداخت و توانست با ادامه تحصیل از دانشگاه لیپزینگ فارغ التحصیل شود. او علاوه بر شعر، نثر هم می نویسد و از میان مجموعه شعرهای منتشر شده اش می توان از: آلبوم شعر (۱۹۶۵)، طرح هوا (۱۹۶۸) و ماشین خنده (۱۹۷۱) نام برد، که کتاب اخیر در آلمان غربی چاپ و منتشر شده است.

زن نظافتچی

علف می روید بر ریلهای متروک
اینجا، قطارها یک بار از شرق به غرب می روند و
یک بار از غرب به شرق
- درها را ببندید و عقب تر بایستید.

*

زنگار می بندد رد پاها و

سدی می شود استوار دیوارها برابر خیابانها.
«پس من نمی توانم بگریزم» ترود می گوید
هزینه های گزاف برای کسی که نمی تواند کاری بکند
جز جارو زدن راه پله ها و تمیز کردن کف اتاقها،
ترود می خندد:
پس همین جا باید ایستاد
این طور نیست؟

گواهی

تو نمی توانی هر کاری بکنی
و جز این چیزی به یاد ندارم.
من فراموش کارم
فقط می دانم چیزی نمی دانم که تو ندانی.
با این همه تو برای مردم چه کار کرده ای؟
خیلی مضحک بود اگر نمی دانستی
که چرا از اولش مضحک بود.
لطیفنا
لطیفه می گویم همیشه پیش دوستان
لطیفه هایی که هیچ معنایی ندارند
لطیفه ها راهی به گریز گاهند و بس.
این یکی را شنیده ای: استالین به بهشت رفت!
می دانم که شنیده ای

خوب، نمی شود کاری کرد
اگر وسایلم را به من می دهی

طناب را فراموش مکن.
می دانی که ذاتاً بندبازم
از کی؟ از پانصد سال پیش
و نام من «یل نس پی گل» است
نه، همین طور تلفظش می کنم من: یل نس پی گل.

لوتس راتنف: Lutz Rathenow

لوتس راتنف در سال ۱۹۵۲ متولد شد و در رشته تاریخ به تحصیل پرداخت. در سال ۱۹۷۷ به برلن شرقی رفت و در آنجا به عنوان نویسنده آزاد به فعالیت پرداخت. او جزء پایه گذاران گروه ادبی بود که در خانه شخصی گرد هم جمع می شدند و به مطالعه و بحث و بررسی آثار نویسندگان بزرگ آلمان شرقی می پرداختند. در سال ۱۹۸۰ مجموعه ای از داستانهایش را با نام «برای کارهای بدتری آماده شده ایم» چاپ و منتشر کرد که یادآور فضای داستانهای کافکاست. راتنف در شعرهایش به ستایش لحظه های زودگذر صلح و آرامش می پردازد و جهان رؤیاهایش را به تصویر می کشد:

بی تصویر

چاقویی که درشش را
خوب آموخته، باز
خونین
- انگار یک کوزه پر -
به زودی فرو کش می کند
خشمی
که وحشت به دنبالش گذاشته:

قطعه خاکی و

قطعه مردی

که با اکراه

بر جای مانده اند.

پراگ

چرا اکنون
در چله زمستان
باید دیدار کرد
از این شهری که
به خوبی می دانم
پیمان بسته است
با یخبندان که انگار خستگی نمی شناسد.

*

هر دهانی با شتاب خالی می کند
جمله های تحریف شده را در هوا

و همراه با صاحبش سرازیر می‌شود
از خیابان
به سوی جایی گرم‌تر.
اما این احساس خوش
از پیش
اندیشه‌های است جنبان
با قطاری در حرکت
که بر ریلها جاری است.

*
مرزها را بسته‌اند.

بی‌هیچ تلاشی
خودت را به رؤیا بسیار
و ادامه بده هنوز به پیش‌روی‌ات

*
این تنها یقینی است
که تسلی می‌بخشد
و می‌تواند دلیلی باشد کافی
و در شهر چیزی هست
که از تماس با آن می‌ترسم
و تکاپو می‌کنم: ایستگاه راه‌آهن
از دحام خیابانها و برجه‌ها
چیزی که وادارم می‌کند
تا آرزوی بازگشتن کنم
فنجانی قهوه در قهوه‌خانه‌ای
و انتظار دوستی
که نمی‌آید

گفت‌وگوی دو بیگانه
و مطالعه کتاب «جنتی ولکر»
چشم‌انداز را قطعه‌قطعه می‌کنم
از رنجی که می‌کشم.

*
کسی پنجره یخ‌زده‌ای را پاک می‌کند
و بیرون از آهها و حسرتها
از گام زدن بر برف، زنده می‌شود
کسی شال گردنش محکم بر چهره‌اش می‌پیچد
و می‌دود تا به ماشینها برسد.
و صدای گرامافونها
گویی پایان ندارد.
چرا اکنون درست چله زمستان
باید شعری سرود در این شهر
شهری که سالهاست
ندیده‌امش.

کریستف ایسنهوت: Christoph Eisenhuth

کریستف ایسنهوت در سال ۱۹۴۹ به دنیا آمد و از شاعران نسل جوان
آلمان شرقی است که نخستین مجموعه شعرش با نام «گفت‌وگویی با
مسیحیان» در سال ۱۹۷۷ چاپ و منتشر شد:

شب دهکده

از تاریکی می‌آید
صدای سگ
شبی که از تپه‌ها برمی‌گردد
گوشی است
برای شنیدن صدای باغها.

* کاجهای سیاه

بادستهایشان
در بر می‌گیرند روشنایی دهکده را
به هیئت فنجانی
و سقف انبارها خم می‌شوند
زیر سنگینی ستاره‌ها.

* صدای پارس سگ

می‌پیچد در فضا
و حفاظت می‌کند از خانه‌ها
اما دنبال نمی‌کند
مرد بی‌خانمان را.

توماس اروین: Thomas Erwin

توماس اروین، از شاعران جوان آلمان شرقی است که در سال ۱۹۶۱ در
برلن شرقی متولد شده است. پس از پایان تحصیلات دبیرستانی به او اجازه
ادامه تحصیل در دانشگاه داده نشد و به ناچار وارد بازار کار شد و به‌عنوان
نگهبان موزه به کار و زندگی پرداخت. چند سال بعد به دلیل فعالیتهای
سیاسی دستگیر شد و به آلمان غربی تبعید شد. نخستین مجموعه شعر
اروین تحت عنوان «روز همیشه می‌خواهد صبح باشد» در سال ۱۹۸۱
چاپ و منتشر گردید:

بازی مراقبت

نخست
به علامتهای تعجب ایمان داشتم
بعد
با نقطه‌ای
به آن پایان دادم،
و اکنون
علامت سؤال را دوست دارم و
علامت تعجب را.

